

موسى (ع) نبي من أولي العزم من الرسل ومع هذا يفشل!!؟!

موسى (ع) پیامبری از پیامبران اولوالعزم است و با این حال شکست می خورد؟!!

إذن، جاء موسى (ع) للقاء العبد الصالح لأنه ظن أنه قد حارب نفسه وقتل الأنا في داخله فكان المطلوب منه أن يصبر ويحارب نفسه وهو يرافق العبد الصالح ولا يقول للعبد الصالح لو فعلت هذا ولو لم تفعل هذا، فهو عندما يواجه من هو أعلى منه مقاماً بهذه الأقوال يظهر بجلاء ووضوح الأنا التي في داخله مقابل من هو مأمور بإتباعه والانصياع لأمره.

بنابراین موسی(ع) آمد تا عبد صالح را ملاقات کند زیرا وی بر این گمان بود که با نفس خود مبارزه کرده و منیت درون خویش را کشته است؛ لذا وظیفه‌ی او این بود که صبر پیشه سازد و با نفس خود بجنگد و با عبد صالح مصاحبت کند، و به او نگوید ای کاش چنین می‌کردی و ای کاش فلان کار از تو سر نمی‌زد؛ اما وقتی موسی(ع) با کسی که مقامش از او بالاتر است این گونه سخن بگوید، منیّتی که درونش وجود دارد به وضوح در برابر کسی که مأمور به تبعیت از او و خضوع در برابر او امرش است، ظهور و بروز می‌یابد.

والحقیقة أن الأمر يعود إلى مواجهة موسى (ع) مع الله سبحانه وتعالى فهو في كل مرة يقول أنا مقابل العبد الصالح يعني أنه قال أنا مقابل الله سبحانه وتعالى، وهذا هو الامتحان بالتوحيد الذي فشل فيه كثير من

السائرين إلى الله، أي إنهم يستهينون ربما بقولهم أنا مقابل خليفة الله أو مقابل أقواله عندما يقترحون بأرائهم مقابل أمر خلفاء الله - في حين أنها أنا مقابل الله سبحانه وتعالى في حقيقتها وواقعها - وفي حين أنهم جاءوا للامتحان بهذا فهم يفشلون ودون حتى أن يلتفتوا إلى فشلهم.

واقعت أن است كه اين قضيه به رويارويي موسى(ع) با خداوند سبحان باز مي گردد. هر بار كه موسى در مقابل عبد صالح «من» مي گويد، يعني در مقابل حق تعالى «من» مي گويد؛ و اين همان امتحان توحيدى است كه بسيارى از پويندگان راه خدا در آن ناکام مانده و شكست خورده اند. يعني چه بسا آنها وقتى در مقابل امر خلفاى الهى، نظر خود را مطرح مي كنند، اين سخن را كه من در برابر خليفهى الله يا در برابر سخنان او قرار گرفته ام بي اهميت و سبك مي شمارند در حالى كه آنها به واقع، در برابر خداى تعالى ايستاده اند. آنها آمدند تا امتحان شوند و به اين ترتيب، در امتحان شكست خوردند بدون اينكه حتى متوجه باشند كه شكست خورده اند!

فشل موسى (ع) مع العبد الصالح ولكنه لم يكن فاشلاً في الامتحان الإلهي، بل حقق نجاحاً كبيراً ولكنه محدود في نفس الوقت فعندما حمل على ما هو فوّه فشل.

موسى(ع) در برابر عبد صالح ناکام ماند ولی در امتحان الهی شکست نخورد، بلکه پیروزی عظیمی به دست آورد ولی این پیروزی به همان زمان محدود بود و هر موقع بیش از توان خود درخواست نماید، شکست می خورد.

العبد الصالح كان يقول لموسى (ع) أنت سترافقتني وأنت تعرف أنني حجة عليك والله أمرك بإطاعتي، ولكن لن تكون كما أمرك الله ولن تكون كما تعهدت، بل ستظهر الأنا من أعماقك وستعرض علي رغم كوني حجة عليك ورغم تعهدك بالصبر، ولكن قالها بتلك الصورة: (إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ

مَعِيَ صَبْرًا)، حيث إن محاربة الأنا مراتب فمن حارب نفسه في مرتبة ما أكيد انه يفشل لو اختبر في مرتبة أعلى ممن هو أعلى منه.

عبد صالح به موسى(ع) می گفت تو با من همراه خواهی شد و می دانی که من حجتی بر تو هستم و خدا تو را به اطاعت از من دستور داده است، لیکن آن گونه که خدا فرمات داده است نخواهی بود و آن گونه که قول داده ای عمل نخواهی کرد، بلکه منیت از ژرفای درونت بروز خواهد یافت و با این که من بر تو حجتم و تو خود به صبر متعهد شده ای، باز زبان به اعتراض بر من خواهی گشود. عبد صالح این معنی را به صورت «إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا» بیان داشت؛ زیرا مبارزه با منیت دارای درجات و مراتبی است و اگر کسی که در یک جایگاه با نفس خود نبرد کرده است، در مرحله ای که بالاتر از جایگاه او است مورد آزمون و امتحان قرار گیرد، قطعاً شکست می خورد.

(قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا): العبد الصالح كان شديداً مع موسى وحاسبه على كل مخالفة للاتفاق الذي جرى بينهما وبكّت موسى (ع) على أنه نقض بنفسه تعهده السابق.

«قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا»: عبد صالح برخورد شدید و عتاب آمیزی با موسی داشت و هر گاه که موسی عهد و پیمانی که بین این دو برقرار شد را می شکست، از او حساب کشی می نمود و موسی(ع) از این که وی خودش قول و قراری که پیشتر بسته بود را نقض کرده بود به گریه می افتاد.

وفي كل هذا نبّه العبد الصالح موسى إلى أنه أعلم منه وهو مأمور بإتباعه والتعلم منه ليعلم موسى (ع) جهله ولا يهلك، ومع هذا لم يصبر موسى (ع) واعترض وكان يكرر العبد الصالح في كل أقواله إن هناك خلاً عندك يا موسى فالتفت (قَالَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا) قَالَ أَلَمْ أَقُلْ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكَ إِنَّكَ لَنْ تَسْتَطِيعَ مَعِيَ صَبْرًا قَالَ هَذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَ سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا وَمَا فَعَلْتَهُ عَنْ أَمْرِي ذَلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِعْ عَلَيْهِ صَبْرًا).

در همه‌ی این موارد عبد صالح به موسی متذکر می‌شد که وی داناتر از او است و موسی به متابعت و یادگیری از او مأمور است، تا موسی(ع) به نادانی خویش پی ببرد و هلاک نگردد. با این حال موسی(ع) نتوانست صبر کند و زبان به اعتراض و مخالفت گشود. عبد صالح در همه‌ی سخنان خود این مطلب را تکرار می‌کرد که ای موسی در تو نقص و ایرادی هست، پس به هوش باش: «(گفت: تو را شکیبایی همراهی با من نیست... گفت: نگفتم که تو را شکیبایی همراهی با من نیست؟... گفت: نگفتم که تو را شکیبایی همراهی با من نیست؟... گفت: اکنون زمان جدایی میان من و تو است و تو را از راز آن کارها که تحملشان را نداشتی آگاه می‌کنم... من این کار را به میل خود نکردم. این است راز آن سخن که گفتم: تو را شکیبایی آن نیست)».

هل تلاحظ أن العبد الصالح لا يكاد يكلم موسى إلا وقال له أنت لا تستطيع الصبر معي؟

آیا دقت کرده‌ای که عبد صالح در هر گفت و شنودی که با موسی دارد، به وی می‌گوید تو نمی‌توانی با من صبر پیشه کنی؟

والحقيقة التي أراد العبد الصالح إيصالها لموسى (ع) أن هناك مراتب أعلى وأرقى مما وصلت إليه وارتقيته يا موسى، ذلك أن المخلوق الذي لديه أو حصل أو عرف كمالاً معيناً محدوداً ربما يظن أنه هو الكمال كله ولا يكون الكمال إلا به.

حقیقتی که عبد صالح می‌خواست موسی(ع) را به آن برساند این بود که ای موسی، مراتبی بالاتر و برتر از آنچه تو به آن رسیده‌ای و ارتقا یافته‌ای، وجود دارد. این به آن جهت است که مخلوقی که از کمال معین و محدودی برخوردار می‌شود، یا آن را به دست می‌آورد، یا آن کمال را می‌شناسد، ممکن است چنین بپندارد که این، نهایت کمال است و کمالی جز آن وجود ندارد.

وأضرب هذا المثل: طير يطير بأقصى ارتفاع ١٠٠ متر وآخر يطير بأقصى ارتفاع ٢٠٠ متر وآخر يطير بأقصى ارتفاع ١٠٠٠ متر، فالذي يطير بارتفاع مائتي متر يرى الطيور التي تطير بارتفاع مائة متر دونه ولكنه إن فكر أنه وصل إلى القمة فقد شارف على الهلاك، وهذا ما حصل مع موسى(ع) ولهذا أمر الله جبرائيل أن يدركه ويوجهه إلى لقاء العبد الصالح.

مثالی می‌زنم: پرنده‌ای حداکثر می‌تواند ۱۰۰ متر پرواز کند، پرنده‌ی دیگر قادر است حداکثر به ارتفاع ۲۰۰ متری برسد و بیشترین ارتفاعی که پرنده‌ی سوم می‌تواند اوج بگیرد، ۱۰۰۰ متر است. آن پرنده‌ای که در ارتفاع ۲۰۰ متری پرواز می‌کند، پرنده‌گانی که در ارتفاع ۱۰۰ متری هستند را پایین‌تر از خود می‌بیند ولی اگر گمان کند که او به اوج و قله دست یافته است، در آستانه‌ی هلاکت قرار می‌گیرد. این همان چیزی است که برای موسی(ع) روی داد و به همین جهت، خداوند به جبرئیل دستور داد که او را دریابد و برای ملاقات با عبد صالح روانه سازد.

وأيضاً الطير الذي يطير بارتفاع ١٠٠٠ متر عندما يمتحن الطيور التي تطير على ارتفاع ١٠٠ متر أو ٢٠٠ متر ليبين لها عجزها ونقصها فإنها ستفشل معه؛ لأنه سيحملها على الطيران بارتفاع ٣٠٠ متر مثلاً وهو ارتفاع بقدر تيسره له عسير على من حدهم ١٠٠ أو ٢٠٠ متر.

همچنین، پرنده‌ای که در ارتفاع ۱۰۰۰ متری پرواز می‌کند، اگر بخواهد پرنده‌گانی که در ارتفاع ۱۰۰ یا ۲۰۰ متری پرواز می‌کنند را بیازماید تا ناتوانی و نقص آنها را آشکار کند، آنها به همراه او شکست می‌خورند؛ زیرا به عنوان مثال او پرواز در ارتفاع ۳۰۰ متری را بر آنها تحمیل می‌کند در حالی که حداکثر توان پرواز آنها ۱۰۰ یا ۲۰۰ متر می‌باشد.

فالحق والحق أقول لكم: المفروض أن يكون نظرنا موجّه إلى الأعلى
لنعرف عجزنا ونرتقي لا أن يكون موجّه إلى الأسفل لنفخر بكمالنا فنهلك.

حق است و حق را می‌گویم: ما باید به بالا چشم بدوزیم تا عجز خود را بشناسیم
و ارتقا یابیم، نه این که به پایین‌تر از خود نظر بیاندازیم تا به کمال خود فخر
بفروشیم و هلاک گردیم.

والحقیقة أن كثيراً يظنون أنهم في القمة ولكنهم جميعاً ليسوا في القمة
والذين في القمة الحقيقية في الخلق لا يرون أو يعتقدون أنهم في القمة؛
لأنهم ببساطة عرفوا أنها قمة وهمية وليست حقيقة فكيف يمكن أن تسمى
قمة ونسبتها إلى ما فوقها صفر؛ لأنه مطلق وغير متناهي، وكيف يرون
ويعتقدون أنها قمة وفي رؤيتهم هذه الخزي والعار كله؛ لأنها تعني أنهم
يقولون أنا وبصلافة في مواجهته هو سبحانه وتعالى.

حقیقت آن است که بسیاری از افراد بر این پندار و گمان اند که آنها در اوج قرار
دارند، اما هیچ کدام از آنها در اوج جای ندارند و کسانی که واقعاً بین مردم در
قله هستند، خود را در اوج نمی‌بینند یا چنین عقیده‌ای ندارند؛ زیرا آنها به
سادگی دریافته‌اند که این، یک اوج و قله‌ی موهومی است و فاقد حقیقت
می‌باشد، لذا چطور می‌توان آن را اوج نام نهاد و حال آن که وضعیتش نسبت به
مافوقش، صفر است، چرا که او مطلق و نامتناهی است؛ چطور ممکن است
آنها خود را در اوج ببینند و یا چنین باوری داشته باشند، در حالی که در
نگاه‌شان اینها جملگی ننگ و عار است چرا که این، به معنی آن است که آنها
«من» بگویند و در کمال جسارت و گستاخی، در برابر خداوند سبحان و متعال
قرار بگیرند.

ولا يتوهم من يقرأ كلامي أن الأمر متعلق فقط بمن هو فوقهم أي إنهم إذا
ما نظروا إلى من هم دونهم يعتقدون أنهم في القمة، بل هم لا يعتقدون
مطلقاً أنهم في القمة؛ لأنهم ببساطة عرفوا الحقيقة التي ضيعها بقية

الخلق ، فبقية الخلق إن نظروا إلى هؤلاء الأولياء بإخلاص سيرونهم نوراً ربانياً في حين أن هؤلاء الأولياء أنفسهم ينظرون إلى من خلقهم سبحانه وهو نور لا ظلمة فيه فيرون أنهم ظلمة، وهويتهم الظلمة هي التي تميزهم عنه سبحانه وتعالى ، وهذا يجعلهم في حساب دائم لأنفسهم وحسرة دائمة على ما فرطوا في جنب الله؛ لأنهم نظروا لأنفسهم والتفتوا إلى وجودها وطلبوا وجودها وبقاءها في مقابل وجود وبقاء الله سبحانه وتعالى.

کسی که سخن مرا می‌خواند گمان نبرد که این قضیه فقط به مافوق آنها مربوط می‌شود؛ به عبارت دیگر این گونه نیست که اگر آنها به پایین‌تر از خود و کسانی که در رتبه و مقام از آنها کمترند، بنگرند، خویشان را در اوج می‌بینند، بلکه آنها بر این باورند که اصلاً در اوج نیستند؛ زیرا آنها به سادگی، حقیقتی که سایر خلق آن را ضایع کرده‌اند، شناخته‌اند. سایر افراد اگر این اولیا(ع) را با دیده‌ی همراه با اخلاص بنگرند، آنها را نوری ربانی خواهند دید، در حالی که خود این اولیا(ع) به کسی که ایشان را آفریده است را نظاره می‌کنند که او سبحان و تعالی، نوری است بدون ظلمت، و در نتیجه این اولیا(ع) خود را ظلمت می‌بینند و هویت خویش را ظلمتی می‌دانند که آنها را از خدای سبحان و متعال، متمایز می‌سازد. همین موضوع ایشان را در محاسبه‌ی دایمی از نفس خود کشانده و ایشان همواره از آنچه در کنار خداوند کوتاهی کرده‌اند، حسرت می‌خورند؛ چرا که به خود نگاه کردند و به وجود خودشان توجه نمودند و در برابر وجود و بقای خداوند سبحان و تعالی، وجود و بقای خویش را خواستار شدند.

قال أمير المؤمنين علي (ع): (إلهي قد جرت على نفسي في النظر لها فلها الويل إن لم تغفر لها) [111]، والمغفرة التي يطلبها علي (ع) هي التي تحققت لمحمد وهي المغفرة المترتبة على الفتح في قوله تعالى: (إنا

فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا * لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَيَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا) [112].

امیرالمؤمنین علی(ع) می‌فرماید: «(خدایا! من در توجهم به نفس خود، بر خویش ستم کردم، پس ای وای بر نفس من، اگر تو او را نیامرزی)» [113].
آمرزشی که علی(ع) طلبد می‌کند، همانی است که برای محمد(ص) تحقق یافت، که عبارت است از مغفرت حاصل از فتح: «(ما برای تو پیروزی نمایانی را مقرر کرده‌ایم * تا خدا گناه تو را آنچه پیش از این بود و آنچه پس از این باشد، برای تو بیامرزد و نعمت خود را بر تو تمام کند و تو را به صراط مستقیم راه نماید)» [114].

* * *

[111] - من المناجاة الشعبانية لأمرير المؤمنين (ع)، بحار الأنوار: ج 91: ص 97.

[112] - راجع الملحق 3 و کتاب النبوة الخاتمة، وأيضاً في شيء من تفسير سورة الفاتحة والمتشابهات تجد تفصيلاً.

[113] - فرازی از مناجات شعبانیه‌ی امیرالمؤمنین ع: بحار الانوار: ج 91 ص 97.

[114] - به پیوست 3 و کتاب «نبوت خاتم» و همچنین به کتاب «گزیده‌ای از تفسیر سوره‌ی فاتحه» و «متشابهات» رجوع نمایید.